



که موضوع فلسفه به‌طور دقیق چیست و در این زمینه نوعی اضطراب در آرا و اندیشه‌های وی مشاهده می‌شود. شیخ‌الرئیس که از پیروان ارسطو است، به بررسی موضوع فلسفه پرداخته و ضمن نقد سخنان ارسطو، موضوع فلسفه را به نحو دقیق مطرح کرده است. ابن‌سینا ضمن رد این مطلب که موضوع فلسفه خدا و یا «علل قصوی» است، می‌گوید فلسفه از اموری بحث می‌کند که در حد و قوام، وابسته به ماده نیستند.

کلیدواژه‌ها: موجود به ما هو موجود، وجود خدا، علل قصوی، اعراض ذانی، مفارقات

مقدمه

آدمی در برخورد با وضعیت‌های گوناگون — همواره با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌شود. ولی بیشتر این پرسش‌ها برخاسته از همان وضعیت‌ها و شرایطاند و با از میان رفتن آن‌ها، از میان می‌روند. این‌گونه پرسش‌ها بیش از هر چیز، بازتاب شرایط ویژه، وابسته به تأثیرها و تأثرها، و در زمینه نیازهای زیستی‌اند. دانستنی‌هایی که از یافتن پاسخ این پرسش‌ها پدید می‌آیند، جزئی، سطحی و پراکنده‌اند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۵).

با آنکه علم، دقیق‌ترین دستاورد آدمی است، با این همه از آنجا که توجهش نه به شناسایی، بلکه به یافتن رابطه‌هاست، بسیاری از پرسش‌ها از دایره علم بیرون می‌مانند و علم از پرداختن به آن‌ها ناتوان است. رو کردن به این‌گونه پرسش‌ها و پیگیری آن‌ها تا حد پرسش‌های بنیادی، یعنی پرسش درباره حقیقت و بنیاد چیزها و کارها، همان است که فلسفه می‌نامیم. (همان، ص ۷). علم مابعدالطبیعه

موضوع فلسفه‌اولی از نظر ارسطو و انتقادات ابن‌سینا به آن

دکتر فخری ملکی

کارشناس دفتر برنامه‌ریزی تألیف و کتاب‌های درسی

اشاره

در میان شاخه‌های گوناگون معرفت بشری، فلسفه (هستی‌شناسی) جایگاه ویژه‌ای دارد. موضوعات تمامی علوم در علم بالاتر از خود اثبات می‌شود. در خصوص فلسفه که کلی‌ترین علوم است و علمی بالاتر از آن وجود ندارد، چه می‌توان گفت؟ کدام علم موضوع حکمت را اثبات می‌کند؟ در پاسخ به این سؤال، ارسطو موضوع حکمت را «موجود به ما هو موجود» معرفی می‌کند و در کتاب‌های متعدد خود می‌کوشد موضوع فلسفه را توضیح دهد. اما در آرا و اندیشه‌های ارسطو روشن نیست

**نظر محققان
فلسفه این
است که مطلق
وجود، نه قید
طبیعی دارد، نه
قید ریاضی و نه
قید الهی. وجود
از آن حیث که
وجود است،
یعنی وجود بدون
قیود مذکور.
ولی وجودی که
هیچ قید ندارد
و صرف وجود
است، چیست؟**

یا فلسفه اولی، با وجود، از این حیث که وجود است، سروکار دارد و این علم مطالعه وجود «من حیث هو وجود» است. هر کدام از علوم، قلمرو خاصی از وجود را جدا می‌سازند و صفات وجود را در آن قلمرو ملاحظه و بررسی می‌کنند. اما اهل مابعدالطبیعه، وجود را برحسب این یا آن صفت ویژه آن ملاحظه نمی‌کنند، بلکه بیشتر خود وجود، صفات ذاتی وجود را از حیث اینکه وجود است، مورد بررسی قرار می‌دهند (کاپلستون، ۱۳۷۲: ۲۳۴).

موضوع فلسفه

موضوع فلسفه «موجود به ما هو موجود» است، ولی هنوز نمی‌دانیم که وجود از آن حیث که وجود است، چیست.

نظر محققان فلسفه این است که مطلق وجود، نه قید طبیعی دارد، نه قید ریاضی و نه قید الهی. وجود از آن حیث که وجود است، یعنی وجود بدون قیود مذکور. ولی وجودی که هیچ قید ندارد و صرف وجود است، چیست؟ آیا کلی‌ترین نام و عنوانی است که به چیزها می‌دهیم و همه چیزها در این نام و عنوان مشترک‌اند؟ (داوری، ۱۳۸۳: ۵۵). به گواهی مورخان فلسفه، اولین بار ارسطو موضوع فلسفه را موجود به ما هو موجود تعریف کرده است. اما اینکه موجود به ما هو موجود چیست، در آرا و اندیشه‌های ارسطو به‌طور واضح مطرح نشده است و قدری ابهام در این زمینه وجود دارد. به عبارت دیگر، ارسطو امور مختلفی را به‌عنوان موضوع الهیات یا فلسفه اولی برشمرده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

é حکمت: دانشی است که درباره اصل‌ها و علت‌های نخستین پژوهش می‌کند. (آلفای بزرگ، فصل دوم، ترجمه شرف، ۹۸۲ b۹)

é دیگران ناگزیرند بپذیرند که برای حکمت (فرزانگی) و برای ارجمندترین دانش نیز ضدی هست. اما برای ما چنین نیست، زیرا آن را که نخستین است، هیچ ضدی نیست. (کتاب لامبدا فصل دهم، ترجمه شرف، ۱۳۷۵: ۱۲)

é آنچه که از دیرباز و اکنون و همیشه جست‌وجو شده و همیشه مایه سرگشتگی بوده، این است که موجود چیست؟ و این بدان معناست که جوهر چیست؟

آیا همه این‌ها را می‌توان با هم جمع کرد و یکی دانست؟ یعنی آیا علم به اعراض ذاتی وجود و علم به مبادی اولی و علم به جوهر، همه با خدانشناسی یکی است؟ بعضی از مفسران با توجه به اینکه کتاب مابعدالطبیعه در زمانی نسبتاً طولانی و در ادوار مختلف تفکر ارسطو نوشته شده است،

معتقدند که این تعاریف و اوصاف یکی نیستند. یعنی وجهه نظر «انتولوژیک» با تفسیر مربوط به علم الهی متفاوت است و ارسطو طی دوران تدوین کتاب «مابعدالطبیعه» نظر خود را تغییر داده است. چنان‌که یگرا^۱ تفسیر انتولوژیک را مربوط به تفکر دوران جوانی ارسطو دانسته است و بعضی دیگر نیز درصدد جمع این تعاریف و تحویل هر یک به دیگری برآمده‌اند. (دادرس، ۱۳۸۳: ۵۶).

اما واقعیت مطلب این است که ابتدا در فلسفه اسلامی و با این‌سینا این مسائل روشن شده است. اگر خود ارسطو زنده بود و مباحث را ملاحظه می‌کرد، تصدیق می‌کرد که این‌سینا در مقاله اول «الهیات شفا» به نحو منظم‌تری با تفکیک موضوع از مسائل علم، به تبیین موضوع پرداخته است. ترجمه سخنان شیخ چنین است: «و اکنون آن گونه که باید بدانمی نمی‌دانی که موضوع علم الهی چیست و آیا ذات، علت نخستین موضوع است تا اینکه شناخت صفات و افعال او مقصود و مطلوب علم الهی باشد یا اینکه چیز دیگری موضوع این علم است.

همچنین شنیده‌ای که فلسفه حقیقی وجود دارد و نیز فلسفه اولایی هست و نیز شنیده‌ای که فلسفه اولی فایده‌اش اثبات مبادی سایر علوم است و حکمت حقیقی همین علم است. و گاهی شنیده‌ای که حکمت الهی برترین علم به برترین معلوم است و گاهی گفته‌اند: حکمت الهی صحیح‌ترین و متقن‌ترین شناخت می‌باشد و گاهی گفته‌اند: این حکمت علم به اسباب

نخستین همه اشیاست. و تا حال ندانسته‌ای که این فلسفه اولی

و این حکمت الهی چیست و آیا این تعاریفات و صفات سه‌گانه، صفات

و تعاریفات برای یک صنعت است یا برای صناعات متفاوتی که به همه آن‌ها حکمت گفته می‌شود.» (ابن‌سینا، ۱۳۷۶: ۱۲).

هر علمی مبادی‌ای دارد که باید در علم مقدمی تبیین و اثبات شوند. همه مبادی اولیه علوم باید در بالاترین علم، تبیین و اثبات شوند. آن علم

اعلی، فلسفه اولی و فلسفه حقیقی است که یکی از کارهایش تصحیح و اثبات درستی مبادی اولیه علوم است. یعنی مبادی‌ای



که در علوم دیگر به اثبات نرسیده باشند، باید در فلسفه اولی به اثبات برسند.

و اما اینکه فلسفه، علم به افضل معلوم است، بدان جهت است که در این علم وجود واجب- تبارک و تعالی- و مجردات محض اثبات می شود و اینها افضل موجودات هستند و به همین دلیل این علم را چنین توصیف می کنند که فلسفه، علم به اسباب اولیه همه موجودات است. تا به حال این اوصاف فلسفه را شنیده اید، ولی هنوز معلوم نشده است که آیا این اوصاف همگی اوصاف یک صنعت و یک علم اند یا اینکه هر یک وصف صنعت و علمی خاص هستند که همگی آنها را «حکمت» می نامند. شیخ این سؤالات را مطرح کرده است تا زمینه ای برای بررسی دقیق در باب تعریف فلسفه و تعیین موضوع آن، فراهم شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۵۶).

«و این صفات سه گانه ای که برای حکمت گفته اند، همگی صفات یک صنعت می باشند که همین فلسفه اولی است و معلوم است که هر علم و صنعتی را موضوعی خاص است. پس باید به بررسی موضوع این علم بپردازیم و بررسی کنیم که آیا موضوع این علم وجود خدای متعال است یا اینکه چنین نیست، بلکه وجود خدا یکی از مسائل و مطالب مورد بررسی در این علم است» (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۱۳).

آیا خدا می تواند موضوع فلسفه باشد؟

موضوع هر علمی در آن علم مفروض است. یعنی موضوع هر علمی جزء مبادی و اصول موضوعه آن علم است. پس اگر وجود «خدا» بخواهد موضوع فلسفه باشد، باید مفروض باشد. در این صورت دو حالت پیدا می کند: یا در علم دیگری ثابت می شود، یا در علم دیگری هم ثابت نمی شود. معمولاً اصول موضوعه هر علمی در علم بالاتر ثابت می شود. حال سؤال این است که وجود خدا در کدام علم ثابت می شود؟ آیا کلام؟ کلام که خود فرع بر فلسفه است. پس اگر قرار باشد، این امر یعنی وجود خدا در علمی به عنوان مسئله مورد بررسی قرار گیرد، جایی به جز فلسفه برایش نمی توان یافت. پس یا باید از خدا بحث نشود که



در این صورت باید بین الثبوت باشد و بی تردید خدا بین الثبوت نیست. پس خدا نمی تواند موضوع فلسفه باشد. ترجمه عبارت شیخ چنین است: «پس می گوئیم نمی توان وجود خدا را موضوع فلسفه دانست، زیرا موضوع هر علمی چیزی است که وجودش در آن علم مورد قبول است و فقط از احوال آن بحث می شود. این مطلب در جاهای دیگر معلوم شده است. اما وجود خدای متعال در این علم مفروض و مسلم نیست، بلکه وجود خدا در فلسفه مطلوب است.

دلیل اینکه وجود خدا موضوع علم فلسفه نیست، این است که اگر وجود خدا موضوع فلسفه باشد، از دو حال خارج نیست: یا اینکه وجود خدا در فلسفه مسلم گرفته می شود و در علم دیگری مورد بحث و اثبات قرار می گیرد، و یا اینکه در این علم وجود خدا مسلم گرفته می شود، اما در علم دیگر هم اثبات نمی شود. هر دو فرض باطل است. زیرا وجود خدا نمی تواند در علم دیگری به جز فلسفه به عنوان مسئله آن علم مورد بحث واقع شود. چون علم دیگر یا اخلاقیات است یا سیاسیات یا طبیعیات یا ریاضیات و یا منطقیات. و علمی خارج از علوم یاد شده در علوم عقلی وجود ندارد و در هیچ یک از این علوم، بحث از اثبات وجود خدای متعال به میان نمی آید» (همان، ص ۱۳).

پس ممکن نیست که وجود خدا در علم دیگری مورد بحث واقع نشود. چرا که در این فرض، وجود خدا از مسائل هیچ علمی نخواهد بود و لازمه اش این است که یا وجود خدا امری بدیهی و بین بنفسه باشد و یا اصلاً از بیان و اثباتش مأیوس باشیم. در حالی که وجود خدا نه بین و بدیهی است و نه از اثباتش مأیوس هستیم. چرا که برای آن دلیل داریم. پس فقط یک فرض باقی می ماند و آن اینکه بحث از وجود خدا فقط در این علم، یعنی فلسفه واقع شود.

آیا علل قصوی می تواند موضوع فلسفه باشد؟

اگر علل قصوی موضوع فلسفه باشد، دو اشکال به وجود می آید:

۱- هر علمی از عوارض ذاتیه موضوع خود بحث می کند. پس باید فلسفه سراسر درباره عوارض ذاتیه علل قصوی باشد. در حالی که در فلسفه مباحثی داریم که هیچ ربطی به علل قصوی ندارند و از عوارض ذاتیه علل قصوی نیستند. برای مثال، مباحثی مثل قوه و فعل، واحد و کثیر، تقدم و تأخر، و امثال اینها. اولاً و بالذات عوارض ذاتیه علل قصوی نیستند. لذا اگر علل قصوی موضوع فلسفه باشد،

دلیل اینکه وجود خدا موضوع علم فلسفه نیست، این است که اگر وجود خدا موضوع فلسفه باشد، از دو حال خارج نیست: یا اینکه وجود خدا در فلسفه مسلم گرفته می شود و در علم دیگری مورد بحث و اثبات قرار می گیرد اما در علم دیگر هم اثبات نمی شود. هر دو فرض باطل است



مباحثی مثل مباحث مزبور بیرون از حوزه فلسفه قرار می‌گیرند؛ چون این مباحث در هیچ علمی جز فلسفه مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

اشکال دیگر اینکه اگر خود «علیت» موضوع فلسفه باشد، یا باید مفروض باشد یا باید در جای دیگری اثبات شود. در هیچ علمی علیت قابل اثبات نیست، پس باید بدیهی باشد. در حالی که ارسطو علیت را بدیهی می‌داند، ابن‌سینا علیت را بدیهی نمی‌داند. او می‌گوید علیت نمی‌تواند به‌عنوان موضوع فلسفه قرار بگیرد، و باید به‌عنوان یکی از مسائل فلسفه در فلسفه اثبات شود.

«ترجمه عبارت شیخ چنین است: «آیا موضوع این علم اسباب قصوی موجودات است، آن هم هر چهار سبب، نه یکی از آن چهارتا؛ که کسی این را نگفته است. گروهی نیز گمان دارند که همین اسباب قصوی موضوع فلسفه است» (همان، ص ۱۴).

ممکن نیست که در فلسفه از اسباب به‌عنوان اسباب مطلق بحث شود تا اینکه غرض از فلسفه بررسی امور و عوارضی باشد که عارض بر اسباب به‌عنوان اسباب مطلق می‌شود. دلیل این ادعا وجوهی به این شرح است:

وجه اول اینکه: فلسفه از مفاهیم و معانی‌ای بحث می‌کند که از عوارض خاص به اسباب به‌عنوان اسباب نیست. مثل بحث از کلی و جزئی، قوه و فعل، امکان و وجوب و غیر این‌ها.

وجه دیگر اینکه: علم به اسباب مطلقه بعد از علم به اثبات اصل سبب برای امور دارای سبب می‌باشد. زیرا تا وقتی وجود سبب برای امر سبب‌دار اثبات نشده باشد، (یعنی تا وقتی) از این راه اثبات نکنیم که وجود امور مسبب تعلق و وابستگی دارد به چیزی که در وجود مقدم بر خود مسبب است، از نظر عقل، وجود سبب مطلق و اینکه سببی در عالم هست ضرورت نخواهد داشت (همان، ص ۱۵ و ۱۶). پس معلوم شد که اسباب قصوی را نباید موضوع فلسفه دانست، بلکه وجود اسباب قصوی باید جزو مسائل فلسفی قرار گیرد. چون اموری که اثبات وجودش یکی از مسائل علم است، موضوع آن علم نخواهد بود. زیرا موضوع هر علمی وجودش در آن علم مسلم و مفروض است و اگر نیاز به اثبات داشته باشد، باید در علمی که تقدم رتبی دارد، اثبات شده باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۸۲).

بالاخره «موجود بما هو موجود» که موضوع فلسفه است، یعنی چه؟ شیخ الرئیس می‌گوید:

«و ان الالهية تبحث عن الامور المفارقة للمادة بالقوام والحد» (ابن‌سینا: ۱۳۷۶: ۱۲): حکمت الهی بحث می‌کند از اموری که هم در وجود و هم در تعریف مفارق از ماده‌اند. یعنی فلسفه از اموری بحث می‌کند که در حد (یعنی تعریف) و قوام (یعنی

تحقق خارجی) وابسته به ماده نیستند. توضیح مطلب اینکه اموری داریم وقتی آن‌ها را تصور می‌کنیم، در تصورشان ماده قید نمی‌شود. برای مثال، مفهوم وحدت، کثرت، جوهر و... به شرط یک امر مادی تصور نمی‌شود. وقتی در طبیعات از جسم بحث می‌شود، تمام مباحث طبیعات به شرط عارض شدن آن امر بر جسم بحث می‌شود. به‌عبارت دیگر، در طبیعات هر بحثی به شرط جسمانیت بحث می‌شود. حرکت و سکون از عوارض ذاتیه جسم هستند و در طبیعات مورد بحث قرار می‌گیرند. لذا وقتی مفاهیم طبیعات را تصور می‌کنیم، در همه آن‌ها قید جسمانیت ملحوظ است.

همین جسم را اگر از حیث دیگری بحث کنیم که برای تصور آن محتاج به جسمانیت نباشد،

آن وقت بحث فلسفی است و در حوزه فلسفه قرار گرفته‌ایم. مثلاً اگر

جسم از آن حیث مورد بحث قرار گیرد که چه مقدماتی

دارد و مقدمات جسم که ماده و صورت است تصور

شود، برای تصور آن نیازی به جسم نیست.

یعنی مقدمات مقدم بر جسم است. پس

بررسی جسم از لحاظ ماده و صورت بحث

فلسفی است. اما اگر در بررسی قید جسمانیت

باید حضور داشته باشد، بحث فلسفی نیست. به عبارت

دیگر، اگر در تعریف جسم گفته شود که: قابل ابعاد سه‌گانه، برای

تصور این تعریف محتاج جسم نیستیم، بلکه جسم محتاج

این تصور است. لذا این تصور یک تصور پیشینی و

مقدم بر جسم است. اما اگر شرط جسمانیت در آن بحث

اصلی باشد و مؤخر از آن باشد، در این صورت بحث،

بحث فلسفی نیست.

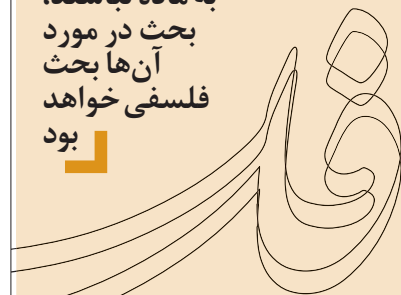
از این روست که ابن‌سینا می‌گوید: اگر اموری در حد و

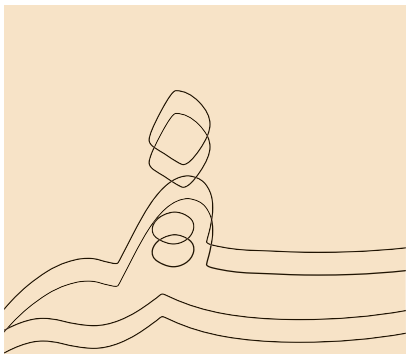
قوام متعلق به ماده نباشند، بحث در مورد آن‌ها بحث فلسفی خواهد بود.

«برای تفصیل بیشتر شیخ می‌گوید: در فلسفه چهار



ابن‌سینا
می‌گوید: اگر
اموری در حد
و قوام متعلق
به ماده نباشند،
بحث در مورد
آن‌ها بحث
فلسفی خواهد
بود





اگر تعین جسمانی باشد، دیگر بحث فلسفی نخواهد بود. بنابراین مابعدالطبیعه بحث از مفارقات می‌کند. همه مباحث فلسفی مفارقات است و به همین دلیل به همه عوالم وجود سیر می‌کند

منبع

۱. ارسطو (۱۳۶۶). متافیزیک. ترجمه شرفالدین خراسانی. نشر گفتار. تهران.
۲. داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۳). فلسفه تطبیقی. نشر ساقی. تهران.
۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). شرح الهیات شفاء (ج ۱: مشکات). انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. قم.
۴. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۶). الهیات شفاء. تحقیق حسن حسن‌زاده آملی. مؤسسه بوستان کتاب. قم.
۵. الشیخ الرئیس ابن‌سینا (۱۳۹۰). الهیات کتاب شفاء. ترجمه ابراهیم دادجو. انتشارات امیرکبیر. تهران.
۶. ملاصدرا (صدرالمتألهین). محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶). الشواهد الربوبیه. ترجمه و تفسیر جواد مصلح. انتشارات سروش. تهران.
۷. خندان، علی‌اصغر (۱۳۸۴). «موضوع فلسفه اولی نزد ارسطو و علامه طباطبایی». نامه حکمت. شماره ۵. بهار و تابستان.
۸. کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه، ج ۱، یونان و روم. ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
۹. نقی‌زاده، میرعبدالحسین (۱۳۷۲). درآمدی بر فلسفه. انتشارات طهوری. تهران.

از پرسش‌ها از دایره علم بیرون می‌مانند. \hat{E} پرسش درباره حقیقت و بنیاد چیزها و کارها در حیطه فلسفه اولی است. \hat{E} فلسفه اولی با وجود از این حیث که وجود است، سروکار دارد. \hat{E} نظر محققان فلسفه این است که مطلق وجود نه قید طبیعی و نه قید ریاضی و نه قید الهی دارد.

\hat{E} ارسطو امور مختلفی را به‌عنوان موضوع الهیات یا فلسفه اولی بر شمرده است؛ از جمله: خدا، جوهر، علل قصوی.

\hat{E} بعضی از مفسران ارسطو هر سه موضوع را قابل جمع می‌دانند.

\hat{E} ابتدا در فلسفه اسلامی و با ابن‌سینا موضوع فلسفه روشن شده است.

\hat{E} موضوع هر علمی در آن علم مفروض است. اگر خدا بخواهد موضوع فلسفه باشد، باید مفروض باشد که در این صورت دو حالت پیدا می‌کند: یا در علم دیگر اثبات می‌شود یا در علم دیگر اثبات نمی‌شود. در هیچ علمی جز فلسفه وجود خدا اثبات نمی‌شود. یا باید از او بحث نشود و یا بین الثبوت باشد. خدا بین الثبوت نیست، پس خدا نمی‌تواند موضوع فلسفه باشد.

\hat{E} اگر علل قصوی موضوع فلسفه باشد، دو اشکال پیش می‌آید:

۱. با توجه به اینکه هر علمی از عوارض ذاتیه موضوع خود بحث می‌کند، باید فلسفه سراسر درباره عوارض ذاتیه علل قصوی بحث کند، در حالی که در فلسفه مباحثی وجود دارند که ربطی به علل قصوی ندارد.

۲. خود علل اگر بخواهد موضوع فلسفه باشد، یا باید مفروض باشد، یا باید در جای دیگر اثبات شود. در هیچ علمی علیت قابل اثبات نیست. از نظر ابن‌سینا، علیت بدیهی هم نیست، لذا علیت نمی‌تواند موضوع فلسفه باشد.

\hat{E} شیخ الرئیس می‌گوید فلسفه از اموری بحث می‌کند که در حد و قوام وابسته به ماده نیستند. \hat{E} در فلسفه چهار گونه امور مورد بحث واقع می‌شوند:

۱. اموری که از ماده مبرا هستند.
۲. اموری که با ماده اختلاط و ارتباط دارند، ولی ارتباط آن‌ها با مادیات از قبیل سبب و مسبب است.

۳. اموری که در مادیات و غیرمادیات یافت می‌شوند، مثل علیت، وحدت، و...

۴. اموری که متقوم به ماده‌اند و در غیرمادیات یافت نمی‌شوند، مثل حرکت و سکون که از نحوه وجودشان در فلسفه بحث می‌شود.

گونه امور مورد بحث واقع می‌شوند:

۱. اموری که به‌طور کلی از ماده و علائق ماده مبرا هستند و هیچ اختلاط و مقارنتی با ماده ندارند؛ مثل ذات واجب باری تعالی و عقول مجرد تام.

۲. اموری که گرچه با ماده اختلاط و ارتباط دارند، ولی ارتباط آن‌ها با مادیات از قبیل ارتباط سبب با مسبب است؛ مانند ماده و صورت که مقدم مادیات‌اند.

۳. اموری که هم در مادیات و هم در غیرمادیات یافت می‌شوند، مثل علیت، وحدت، سبق و لاحق، تقدم و تأخر، فعلیت و امثال این‌ها.

۴. اموری که متقوم به ماده‌اند و در غیر مادیات یافت نمی‌شوند؛ مثل حرکت و سکون، اما حیثیت بحث از این امور به گونه‌ای است که بحثی الهی می‌شود نه طبیعی. یعنی مثلاً وقتی در فلسفه

بحث از حرکت به میان می‌آید، از این جهت حرکت را مورد تحقیق قرار نمی‌دهیم که حالتی از حالات ماده است، بلکه از نحوه وجودش بحث می‌کنیم. بدین سبب است که این بحث را باید بحثی مفارق دانست.» (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۶: ۱۴۹ - ۱۴۷).

این‌ها مباحثی هستند که در حد و قوام وابسته به ماده نیستند، و می‌توان فهمید وقتی می‌گوییم موضوع فلسفه موجود به ما هو موجود، یعنی موجود از آن حیث که موجود است، نه از آن حیث که تعین خاص دارد، یعنی چه و کدام تعین را لحاظ نمی‌کنیم؟ با توجه به مباحث فوق می‌توان گفت که تعین جسمانی را لحاظ نمی‌کنیم. اگر تعین جسمانی باشد، دیگر بحث فلسفی نخواهد بود. بنابراین مابعدالطبیعه بحث از مفارقات می‌کند. همه مباحث فلسفی مفارقات است و به همین دلیل به همه عوالم وجود سیر می‌کند.

جمع‌بندی

\hat{E} توجه علم نه به شناسایی، بلکه به یافتن رابطه‌هاست. لذا بسیاری

